



سر مقاله :

امروزه هنگامی که حرف از کار تشکیلاتی می شود فکر به سمت کارهای سیاسی و فرهنگی می رود در صورتی که یکی از اهداف تشکیل تشکل های دانشجویی کمک به پیشرفت علمی دانشجویان و بالابردن سطح علمی دانشگاه است و با توجه به اینکه تمام بزرگان و شهدا به اهمیت علم اندوزی اشاره کرده اند تا جایی که شهید چمران می گوید: ای خدا، من باید از نظر علم از همه برتر باشم، تا مبدا که دشمنان مرا از این راه طعنه زنند. باید به آن سنگدلانی که علم را بهانه کرده و به دیگران فخر می فروشند، ثابت کنم که خاک پای من هم نخواهند شد. باید همه آن تیره دلان مغرور و متکبر را به زانو در آورم، آنگاه خود خاضع ترین و افتاده ترین مرد روی زمین باشم. ای خدای بزرگ آنها که از تو می خواهم، چیزهایی است که فقط می خواهم در راه تو به کار اندازم و تو خوب میدانی که استعداد آن را داشته ام. از تو می خواهم مرا توفیق دهی که کارهایم ثمر بخش شود و در مقابل خسان سرافکننده نشوم. امیدوارم شرمنده ی شهدا و بزرگان نشویم و لذا از کلیه افراد با تمام افکار دعوت می کنیم ما را در انجام این رسالت یاری کنند.

زندگی نامه ی شهید احمدی روشن

شهید مهندس احمدی روشن متولد ۱۷ شهریور ۱۳۵۸ و فارغ التحصیل ۱۳۸۱ رشته مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف و معاون بازرگانی سایت نظنز بوده است. این شهید دارای چندین مقاله ISI به زبان های انگلیسی و فارسی بوده است. وی دانشجوی دکترای دانشگاه صنعتی شریف و از نخبگان این دانشگاه به شمار می رفته است. به گفته دوستان وی شهید احمدی شخصی ولایتمدار و از شاگردان آیت الله خوشوقت استاد اخلاق تهران بوده است. معاون بازرگانی سایت نظنز شخصی شوخ و باصفا و در عین حال در مدیریت جدی و قاطع بوده است. وی در دوران دانشجویی معاون فرهنگی بسیج دانشجویی دانشگاه شریف بوده است. همچنین وی در راهپیمایی عظیم ۹۹دی ۸۸ روز تجدید بیعت با ولایت حضور داشته است.

از شهید احمدی روشن یک فرزند به نام «علی» به یادگار مانده است.

شهید احمدی روشن صبح چهارشنبه ۲۱ دی ماه ۹۰ بر اثر انفجار یک بمب مغناطیسی در خودروی خود در میدان کتابی ابتدای خیابان گل نبی تهران بدست عوامل استکبار به شهادت رسید. یکی از دوستان شهید مصطفی احمدی روشن لحظاتی قبل در گفتگو با خبرنگار جهان با بیان اینکه شهید احمدی روشن فردی ولایتمدار، اخلاق مدار و شوخ طبع بود، تاکید کرد: شهادت آرزوی شهید احمدی روشن بود، او از شهادت نمی ترسید و امروز به آرزویش رسید. وی افزود: شهید احمدی همیشه می گفت دعا کنید تا من شهید شوم و اگر شهید شدید دست من را هم بگیرید. دوست شهید احمدی با اشاره به روحیه بسیجی و جهادی شهید احمدی روشن گفت: او فردی خاص بود و دشمنان خوب فهمیدند که چه کسی را ترور کنند. وی با بیان اینکه شهید احمدی اهل نماز اول وقت بود، تصریح کرد: ایشان دارای پشتکار بالا، پرتوان، پرتلاش، پرانرژی و توانمند در عرصه اجرایی و علمی بود. هم‌رزم شهید احمدی با اشاره به ولایتمداری شهید احمدی روشن تاکید کرد: او در خط ولایت

و سرسپرده بود، همیشه می گفت دعا کنید مثل ابراهیم مالک اشتر نشوم و مختار را تنها نگذارم. وی ادامه داد: شهید احمدی در راهپیمایی عظیم ۹۹ دی حضور داشت و یک ولایتمدار به معنای واقعی بود، او شیفته رهبر معظم انقلاب اسلامی بود. دوست شهید احمدی با بیان اینکه شهید احمدی عضو فعال بسیج بود تصریح کرد: اگر شهید احمدی روشن زمان جنگ حضور داشت حتما یکی از فرماندهان

می شد و در آنجا به شهادت می رسید. به گفته وی شهید احمدی از نخبگان علمی کشور و از خانواده ای مذهبی و ولایی بوده است. به گزارش جهان شهید مهندس احمدی روشن متولد ۱۷ شهریور ۱۳۵۸ و فارغ التحصیل رشته مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف و معاون بازرگانی سایت نظنز، صبح امروز بر اثر انفجار یک بمب مغناطیسی در خودروی خود در میدان کتابی ابتدای خیابان گل نبی تهران بدست عوامل استکبار به شهادت رسید.

کیهان نوشت: همیشه برای ما نسل سومی ها سؤال بوده که به راستی همت و باکری و باقری و خراسانی و کاهو و جوانانی از این دست، در آن سن و سال چگونه به آن جایگاه رسیدند که لشگر قلوب را فرماندهی می کردند و خاکریزهای حماسه را فتح. آیا افسانه نبودند؟ و رسالت مصطفی این بود که پاسخی زنده باشد برای این سوال. جوانی که دانسته بود امروز صحنه نبرد حق و باطل کجاست و در خط مقدم این میدان بود.

آنهایی که گمان می کنند انقلاب پیر و خسته شده باید مصطفی را بشناسند. او که همنام چمران است و یادش را زنده کرد؛ مرد علم و جهاد.

و چه کوتاه نگر است آن دشمنی که گمان می کند با گلوله می توان این حرکت مجاهدانه را متوقف کرد. آری! مصطفی ها نمی میرند.

از همان روزهای اول حاج حسین گفته بود برویم و با خانواده شهید گفت و گو کنیم. مشتاق بودیم و عجله داشتیم اما آنها بشدت

درگیر بودند و هر روز یک جایی مراسمی بود. بالاخره توفیق رفیق راه شد و دو روز بعد از تشریف فرمایی حضرت آقا به خانه مصطفی، مهمان خانه پدر این دانشمند شهید شدیم و آنچه می خوانید ماحصل گفت و گوی ما با رحیم احمدی روشن، صدیقه سالاریان و فاطمه بلوری کاشانی -پدر، مادر و همسر شهید- است.

بعد از ظهر بود که رسیدم منزل پدر شهید. با آن تصویر بزرگی که از شهید روی دیوار ساختمان نصب بود، پیدا کردن خانه شان در کوچه کار دشواری نبود. خانه ساکت بود. نیم ساعتی زودتر از قرارمان رسیده بودم. قاب عکس مصطفی گوشه پذیرایی بود و لبخند می زد. تا مادر خانواده بیاید، کمی با آقا روح الله حرف زدیم. دوست صمیمی شهید که هر قدر هم می خواست خودش را عادی نشان بدهد، چشمهایش داد می زد که چقدر داغدار است.

داغ مصطفی... مصطفی فرزند دوم خانواده است و سه خواهر دارد. خواهر بزرگ تر کارشناسی ارشد اصلاح نباتات از دانشگاه تربیت مدرس، خواهر بعدی کارشناسی ارشد اقتصاد و آخرین خواهر هم دانشجوی کارشناسی ارشد پلیمر در دانشگاه امیر کبیر. علم و دانش در خانواده احمدی روشن اپیدمی است!

خودش هم که دانش آموخته نخبه دانشگاه شریف در رشته شیمی. دوستش می گوید مصطفی دنبال دکترا و مقاله ISI و این جور حرف ها نبود. «بعضی ها دنبال این هستند که مقالات و تحقیقاتی داشته باشند که از دانشگاه های خارج دعوتمانه بگیرند اما مصطفی نگاه می کرد ببیند نیاز واقعی کجاست، می رفت سراغ همان»

مادر خانه دار است و می گوید: «خودم را وقف تربیت و تحصیل بچه ها کردم و خیلی چیزهای دیگر که برای بعضی ها مهم است، برای من مهم نبود»

پدر می گوید: «با هم رفیق بودیم. مثل دو تا دوست. همیشه مترصد بود به نحوی ما را

خوشحال کند.»

پدر مصطفی چند سال پیش از انقلاب وارد شهربانی می شود. اما چون زیر بار حرف زور و اوامر طاغوت نمی رفته، اغلب در زندان و زیر شکنجه بوده است. اصلیت پدر همدانی است. می فرستندش یزد. خانه ای مجردی اجاره می کند. همانجاست که صدیقه خانم را که آن روزها مدرسه می رفته، می بیند.

آقا رحیم اهل مسجد محل هم هست. همان مسجدی که مادر صدیقه می رود. شنیده پدر صدیقه خانم به رحمت خدا رفته و مادرش شیرزنی است که چهار دختر را با آبرومندی بزرگ می کند. اینها را که می فهمد، مصمم تر می شود و خواستگاری می کند. مادر از اینکه یک آدم نظامی اهل مسجد و مومن است، خوشش می آید و اینطور می شود که ازدواج می کنند. شغل رحیم تعقیب و سرکوب مخالفان رژیم است اما خودش هم جزء همین مخالفان است و اطاعت نمی کند. هر روز یک دردسر و داستانی برایش درست می کنند و بیش از آنکه در محل کار باشد در زندان و بازداشت است. بعد از پیروزی انقلاب برمی گردند همدان، محله امام زاده عبدالله. اولین و آخرین پسر خانواده احمدی روشن در همین محله متولد می شود. اسمش را می گذارند مصطفی. چه کسی فکرش را می کرد این نوزاد نحیف که موقع تولد فقط دو کیلو وزن داشت، یک روز چنان خار چشم دشمنان این آب و خاک می شود که...

جنگ که شروع می شود، رحیم هم عازم جبهه می شود. آقا رحیم از حضورش در جبهه حرف چندانی نمی زند و عمداً طفره می رود. می پرسیم در کدام عملیات ها بودید؟ می گوید: ما آن عقب ها بودیم!

از روش تربیتی مصطفی که می پرسیم، مادرش می گوید: «مصطفی در خانواده ای تقریباً مذهبی به دنیا آمد.» توضیحات بعدی معلوم می کند که تقریباً مذهبی داریم تا تقریباً مذهبی! جد پدری و مادری مصطفی، هر دو مجتهد بوده اند. از طرف پدری، جدش ملامصطفی همدانی است و از طرف مادری هم جدش می رسد به آیت الله سید مهدی مهدوی اردکانی که هم دوره و هم درس آیت الله نخودکی بوده و در حوزه علمیه نجف درس می خوانده و مزارش در یزد زیارتگاه است.

پدر از همان اول هر جا می رفت او را هم با

خودش می برد؛ مسجد، تشییع شهدا. بزرگ تر که شد، خودجوش به اینطور مجالس می رفت. همیشه خنده رو و بذله گو بود و این موضوع در تمام عکس هایش هم هویداست که لبخندی بر لب دارد.

مصطفی علاقه عجیبی به مادر و پدرش داشت و همین علاقه بین مصطفی و علیرضای چهار ساله اش هم بود.

عموی مصطفی هم همان اوایل جنگ در سال ۶۰ در کردستان مفقودالثر شد. وقتی همزمانش مجبور شدند ترکش کنند، مجروح اما هنوز زنده بود. پیکرش هرگز بازنگشت. اسمش ابوالمحسن بود. می گفت چشم های این بچه نشان می دهد مرد بزرگی خواهد شد. راست می گفت. مصطفی آنقدر بزرگ شد که رفت پیش عمویش.

بعضی ها فکر می کنند شهدا قدیس هستند

اما مصطفی زندگی را دوست داشت. شغلش را دوست داشت. همسر و بچه اش را دوست داشت. پدر و مادرش را هم دوست داشت. مسائل مادی زندگی اش را هم درست تامین می کرد. با همه اینها، صادقانه خدمت می کرد. همیشه می گفت وجدانم راحت است که در مقابل این حقوقی که می گیرم، چندین برابر کار می کنم. پست های مهمی هم به مصطفی پیشنهاد کرده بودند. از مدیرعاملی ایران خودرو تا پست های کلیدی در وزارت نفت و ...

اینها را می آمد خانه و به من می گفت؛ ماما! الان محل خدمت اینجاها نیست. محل خدمت فقط در انرژی اتمی است. چیزی که مظلوم واقع شده، این است. من نمی توانم کارم را آنجا نیمه کاره بگذارم و بروم دنبال این پست ها. بچه هایی که با خودم بردم آنجا، آن بیست - بیست و پنج نفر را که در خط رهبری هستند، نمی توانم رهاشان کنم و بروم.



خط قرمز مصطفی، ولایت فقیه بود. به ندرت عصبانی می شد و آن موارد نادر هم زمانی بود که کسی می خواست از این خط قرمز عبور کند.

خیلی وقت شرکت در راهپیمایی نداشت. اما اگر یک روزی احساس می کرد که حضورش ضروری و امر رهبر است حتماً می رفت، با همسرش. علیرضا را هم می گذاشت روی دوشش و می برد. حتی اگر شبش دیر وقت از نطنز رسیده و خسته بود. مثل ۹ دی.

مادر می خندید و می گفت؛ این بچه را دیگر کجا می بری؟ مصطفی جواب می داد: نه مادر! علیرضا هم باید یاد بگیرد.

مصطفی شب امتحانی بود. آنقدر خوب درس را در کلاس می گرفت که نیازی نبود به او بگویم درس بخوان. می گفت رتبه ام سه رقمی می شود و فقط هم مهندسی شیمی شریف. همین هم شد؛ ۷۲۹ مهندسی شیمی شریف. چیزی هم که باعث شد بعد از دانشگاه برود در انرژی اتمی، نه درس خواندن زیاد که کارهای تحقیقاتی و عملی اش بود. مصطفی بیشتر از آنکه در کتابخانه و کلاس باشد، در آزمایشگاه بود. از این آزمایشگاه به آن آزمایشگاه.

در دانشگاه خیلی فعال بود. در کنار این فعالیت ها به مسائل سیاسی هم خیلی حساس بود. در زمینه مسائل علمی ادعایی نداشت. ادعایش در سیاست بیشتر بود! بینش و بصیرتش بالا بود. مثل ۹ دی.

علاقه خاصی هم به سردار بی نشان احمد متوسلیان داشت. عضو شورای مرکزی بسیج دانشجویی بود. کتابخانه و نوارخانه راه انداخته بود. مسئول فرهنگی بسیج بود. همانجا هم با خانمش آشنا شد.

خواستگاری که رفتند، نه سربازی رفته بود و نه کار داشت. خانواده دختر گفتند سربازی ات را که رفتی و کار پیدا کردی بیا حرف بزنیم. یک سال نشد که به خاطر قد و وزن معاف شد. شغل هم پیدا کرده بود. محرمانه بود و نمی توانست بگوید کار دارم. بالاخره راضی شدند.

از همسر شهید می پرسم؛ مصطفی چه داشت که برای همسری انتخابش کردید؟

- دو خصوصیت اصلی داشت. صداقت و ایمان واقعی. وقتی با هم صحبت کردیم، درسش تمام نشده بود، سربازی نرفته بود و کار هم نداشت. اما فهمیدم آدمی است که روی اهدافش

پایبند است و اهل کوتاه آمدن نیست. مهربانی اش هم که جای خود داشت. طوری برخورد و رفتار می کرد که جایی برای دغدغه های مادی و اینجور نگرانی ها باقی نمی ماند.

مصطفی هیچوقت برای پول کار نمی کرد. او از اصلی ترین افرادی بود که سایت نطنز را راه اندازی کردند اما هرگز انتظار پاداش نداشت. خانواده اش هم همینطور. می گفت ما هیچ چشم داشتی نداریم. و نداشت که اگر داشت مستاجر نبود.

همسر مصطفی از اول هم می دانست عاقبت این راه را. حتی خوابش را هم دیده بود؛ «هنوز عقد هم نکرده بودیم. خواب دیدم هوا بارانی است و من سر قبری نشسته ام که روی سنگش نوشته شده شهید مصطفی احمدی روشن...»

به خودش هم گفته بود اما مصطفی با شوخی و خنده ماجرا فیصله می داد و می گفت بادمجان بم آفت ندارد.

یک بار که خیلی پاپی اش می شود خود مصطفی هم می گوید؛ من در ۳۰ سالگی شهید خواهم شد...

می پرسم به این همه کار و مشغله اعتراض نمی کردید؟

همسر مصطفی می گوید؛ سخت بود اما وقتی بود چنان بود که آن نبودن ها جبران می شد. گاهی سه بار در هفته می رفت و می آمد. یک شبی که فردایش در نطنز جلسه داشت آمد. گفتم مگر شما فردا جلسه ندارید و نباید آنجا باشید؟ مصطفی گفت بله. می روم. آمدم شما را ببینم. دلم برایتان تنگ شده بود.

آدم توداری بود. برخی کارها و فعالیت های مصطفی بعد از شهادتش برای خانواده آشکار می شود. اسرار شغلی اش را به خوبی حفظ می کرد. آن روزی که قرار بود خبر غنی سازی اعلام و جشن هسته ای گرفته شود، مصطفی چند دقیقه قبلش تماس می گیرد و به مادرش می گوید؛ «تلویزیون را روشن کنید. تا چند دقیقه دیگر رئیس جمهور خبر مهمی می دهد.»

مادر فقط می داند که مصطفایش در سایت نطنز کار می کند. ۱۲ روز در محل کار است و یک روز می آید خانه. همین.

عاشق مادر بزرگش بود. هر وقت کارشان گره می خورد، به مادرش زنگ می زد و می گفت؛ «مادر به ننه بگو برایمان نماز بخواند و دعا کند.»

مصطفی حج تمتع هم رفته بود و حاجی بود. فقط پدر بود که گاهی حاجی صدایش می کرد اما مادر بزرگش همیشه می گفت؛ «حاج مصطفی!».

سرعت پیشرفت مصطفی آنقدر زیادی بود که گاهی به شوخی می گفتیم با اتوبوس تندرو می رود! هر چند ماه یک بار، یک پست بالاتر و مهم تر می گرفت. خواهرش شوخی می کرد و می گفت؛ اینجوری که می رود، دبیر کل سازمان ملل می شود!

خانمش گاهی به شوخی می گفت؛ اینقدر برایش دعا نکنید که بالاتر برود. یک وقت آنقدر بالا می رود که دیگر ماه ها و سال ها خانه نمی آید و نه شما می بینیدش و نه من. مصطفی هم با خیلی سرشناس ها رفت و آمد داشت و هم با کشر محروم و پایین. شاید روابطش با بالایی ها کمتر اما با پایین دستی ها بیشتر و گرمتر می شد. هر چقدر بالاتر می رفت، متواضع تر می شد.

خیلی ریزبین بود. یک روز مهمان داشتند. آمده بودند خواستگاری خواهرش. مادرش را صدا زد و آهسته گفت؛ مادر انگشترت را در بیاور.

مادر با تعجب می پرسد چرا؟! این انگشتر همیشه دست من است!

مصطفی می گوید؛ شاید فکر کنند این انگشتر برای فخر فروشی است و مادیات برای ما ارزش است.

حریت داشت. وقتی در جلسات خیلی عصبانی می شد، بلند می شد و آستین هایش را می زد بالا و می گفت؛ به این دست ها نگاه کنید! این پوست و استخوان مال طبقه سه جامعه است. من لای پر قو بزرگ نشده ام و نمی گذارم شما اینطور و آنطور کنید.

همیشه می گفت؛ من به بابای پیر و زحمت کشم و مادری که مرا تربیت کرده، افتخار می کنم.

مثل پدرش بود. زیر بار حرف زور و ناحق نمی رفت. پدر مصطفی می گوید: دو تا از بچه های نطنز را اخراج کرده بودند، به ناحق. ایستاد و آنقدر مقاومت کرد تا آنها را برگرداند. تحمل نمی کرد در حق زبردست اجحاف شود.

بیابان های نطنز در زمستان سرمای وحشتناک و در تابستان، گرمای وحشتناکی دارد. ماه رمضان که از نطنز بر می گشت، لبهایش از تشنگی خشک شده و شکمش به گرده اش

چسبیده بود اما باز هم حاضر نبود روزه نگیرد. هیچوقت در زمینه مسائل معنوی ادعایی نداشت. جهادش در کار بود.

آرام و قرار نداشت. خانه هم که بود، دائم به موبایلش زنگ می زدند. بعضی وقت ها که می خوابید، یواشکی مادرش موبایلش را از کنارش برمی داشت تا مصطفی کمی بتواند استراحت کند.

به بیت المال به شدت حساس بود. بعضی از پیمانکارهایی که با آنها کار می کرد، گاهی می گفتند مصطفی تو دیگر داری از رفاقت و آشنایی با ما سوءاستفاده می کنی! اینقدر که طرف بیت المال را می گیری.

مصطفی هم جواب می داد؛ عوضش من دنبال حق شما هستم. کسان دیگر شاید پیشنهادهای بالاتری بدهند اما در پول دادن اذیتتان می کنند. اما من سعی می کنم سروقت حق و حقوقتان را بدهم. من در پول دادن با شما راه می آیم و شما هم جنس خوب و ارزان تر و سروقت بدهید.

در یک معامله ای، یک سوم قیمت کالا را تخفیف گرفته بود. یکی از فروشندگان ها می گوید شما فلان قدر به سازمان سود رساندی.

مصطفی می گوید: سازمان نه! بیت المال مردم. سازمان که از جیبش پول نمی دهد. این پول برای مردم است.

ماشین زیر پایش یک پژو ۴۰۵ بود. با همین ماشین می رفت نطنز و می آمد. گاهی هم با ماشین پدرش می رفت. به شوخی می گفتیم؛ ببخشید! لااقل پول بنزینش را بده! می خندید و به شوخی می گفت؛ این لگن بنزین هم می خواهد؟! اصلاً بردارید و ببرید. مال خودتان!

چند سالی بود که مادر دلشوره و استرس داشت. حتی قبل از اینکه ترورها شروع شود. مصطفی هم می گفت: مادر جان! من کاره ای نیستم.

یک هفته پیش از شهادتش بود که مادر و خواهر به خانه مصطفی رفته بودند. وقتی بیرون می آیند، مصطفی هم پشت سرشان بیرون می آید. مادر و خواهر بدون اینکه مصطفی متوجه شود سایه به سایه او می روند و تعقیبش می کنند تا برود مغازه و برگردد. نزدیک خانه آنها را می بیند و شروع می کند به اعتراض! مگر شما خانه و زندگی ندارید که دنبال من راه افتاده اید؟! مصطفی اسلحه هم داشت. پدرش حمایل هم

برایش خریده بود اما هیچوقت همراهش نبود. مادر معترض بود و او در جواب می گفت؛ مادر! این ماسماسک است! این را ما دستمان می گیریم که دل شما خوش باشد والا آن کسی که بخواهد مرا ترور کند فرصت استفاده به من نخواهد داد. اگر قرار باشد اجازه استفاده به من بدهد که دیگر تروریست نیست!

راست می گفت. آنهایی که مصطفی را ترور کردند، بدون شک او را خوب می شناختند. مصطفی جوان چالاکمی بود. اگر اندازه بمب های ترورهای قبلی، وقت داشت حتماً نجات پیدا می کرد. اما بمب طوری بود که چهار- پنج ثانیه ای منفجر شد.

مصطفی خوب می دانست در چه راهی پا گذاشته است اما اهمیتی نمی داد.

مادر برای آنکه به همسرش دلداری بدهد می گفت؛ همان خدایی که در جبهه ها هست در شهر هم هست و تا چیزی مقدر نباشد اتفاق نخواهد افتاد.

وقتی دلشوره ها زیاد می شد، مادر با خودش

می گفت اگر پسرم را از این راهی که می رود منصرف کنم، پیمان شکنی است. ما اینقدر شعار دادیم و فریا زدیم «انرژی هسته ای حق مسلم ماست»، وقتی آن سه دانشمند را ترور کردند گفتیم بچه ها کوتاه نیایید و ادامه بدهید، حالا که موقع امتحان خودمان است چطور جا بزنیم و خودمان را کنار بکشیم.

آخرین باری که مصطفی رفته بود خانه پدرش، شب دوشنبه بود. دو روز پیش از اتفاق. ساعت ۸ بود و هنوز نیامده بودند. مادر با اعتراض تماس می گیرد و می گوید مگر اینجا رستوران است که بیایی و شام بخوری و بروی! می خواهیم ببینمتان. مصطفی زود خودش را می رساند.

فردایش می رود نطنز و دو روز بعد بر می گردد. صبح چهارشنبه مادر می خواهد برود مصطفی را ببیند. با آقا رحیم می روند بیرون. جایی کار دارند و از آنجا قرار است بروند پیش مصطفی.

خبر دادن دوستان هم برای خودش ماجرابی است! دو مامور رفته اند منزل مصطفی و همسرش را سوال پیچ کرده اند! دو نفر هم آمده اند جلوی منزل پدرش. گفته بودند دکتر مصطفی احمدی روشن جلوی دانشگاه علامه

ترور شده و با شما چه نسبتی دارد؟!!

سراسیمه برمی گردند خانه. یکی از دخترها

می گوید مادر نگران نباش. می گویند دکتر مصطفی احمدی روشن. مصطفی که دکتر نیست! مادر می گوید چقدر ساده ای دختر! مصطفای ماست.

مادر به هر کدام از دوستان زنگ می زند، کسی جوابگو نیست. فقط موفق می شود یکی را پیدا کند. می پرسد: مهندس! فقط یک کلمه بگو. مصطفای من زنده است؟ و او می گوید: ان شاءالله.

پدر و مادر در آن شلوغی و ترافیک نمی فهمند چطور خودشان را می رسانند خانه مصطفی. پدرخانم مصطفی جلوی در است و می گوید نترسید چیزی نشده. مادر می گوید راستش را بگو حاجی.

بغض می ترکد... شب دل مادر آرام ندارد. نیمه شب می زند بیرون و در آن سرما در خیابان های اطراف خانه مصطفی راه می رود.

تا اینجای حرف ها، مادر مصطفی آرام است اما ...

«دلم می خواست مصطفی را در همان لباس های خونی خودش و با همان وضع ببینم...» بغض و گریه امان نمی دهد...

در معراج شهدا هم فقط یک لحظه طاقت دیدن صورت مصطفی را دارد. مصطفایی که آنقدر دلستگی به مادر داشت که حتی زمان دانشجویی هم مثلاً اگر می خواست دکتر برود با مادرش می رفت و رفقایش به او می گفتند بچه ننه!

از پدر می پرسم اگر یک بار دیگر مصطفی را ببینی به او چه می گویی؟

آقا رحیم آهی از ته دل می کشد که سوز آه همچون تیری به مغزم فرو می رود و می گوید؛ «ایشان الان هم حاضر و ناظر است. این حرف من نیست، حرف خدا در قرآن است. ولا تحسبنَ الَّذین قتلوا ف ی سب یل الله أمواتًا بل أحياءٌ ُند ربّه م یرزقون.

به او می گویم مصطفی جان! خوش به حالت. خوش به سعادتت که در این چند روز بی ارزش دنیا زحمت کشیدی و خدا مزد زحمتت را با شهادت داد.

ممکن بود هزار اتفاق برایش بیفتد. خدا خیلی مصطفی را دوست داشت که در ایام اربعین آقا امام حسین(ع) به فیض شهادت رسید. شهادت در این ایام چیز دیگری است.

درس هایی از نهج البلاغه

در خطبه ۶۵ نهج البلاغه نوشته شده است:

هر شنونده ای جز خدا در شنیدن صداهای ضعیف کر و در برابر صداهای قوی ناتوان است و آوازهای دور را نمی شنود. هر بیننده ای جز خدا از مشاهده رنگهای ناپیدا و اجسام بسیار کوچک بسیار ناتوان است.

همانطور که می دانید محدوده امواج صوتی از ۲۰ هرتز تا حدود ۲۰۰۰۰ هرتز است که گوش انسان قادر به شنیدن آن صداها می باشد و اگر محدوده این امواج کمتر از این مقدار باشد امواج فروصوتی و اگر بیشتر از این مقدار باشد امواج فرا صوتی می گویند.

امواج فروصوتی نیز دارای بسامد کمتر از ۲۰ هرتز هستند و برخی از حیوانات قادر به شنیدن این صداها هستند ولی گوش انسان قادر به شنیدن آنها نیست. کاربرد امواج فروصوت در سونار زیر دریایی ها است.

امواج فرا صوتی دارای فرکانس بیشتری از محدوده شنوایی انسان هستند و گوش انسان قادر به شنیدن آنها نیست و در جراحی ها و سونوگرافی کاربرد دارند.

منظور حضرت علی از صداهای ضعیف تر و قوی تر امواج فرا صوتی و فروصوتی بوده است. در ادامه حضرت به آوازهای دور اشاره کرده که بی شک معانی و تعابیر متفاوتی می تواند داشته باشد و به خود امواج صوتی فراصوت و فروصوت هم می تواند دلالت کند ولی هر چیزی در جهان هستی از ذرات ریز گرفته تا ستارگان دارای صدا می باشند و این سخن بر این موضوع نیز می تواند دلالت داشته باشد.

در ادامه خطبه حضرت به رنگ هایی اشاره کرده که چشم انسان قادر به دیدن آن نیست که این موضوع نیز از لحاظ علمی یک موضوع تایید شده است. بعضی از رنگها وجود دارد که فرکانس های نوری آنها در چشم انسان همديگر را خنثی می کند و چشم انسان قادر به دیدن آنها نیست. [۱] همچنین برخی از اشعه های خورشید یا برخی از اشعه های دیگر را در فضا بصورت مستقیم و با چشم مرئی نمی توان مشاهده نمود و باید با ابزار های خاص و تلسکوپ های قوی مشاهده شوند.

در ادامه خطبه حضرت به اجسام بسیار کوچک اشاره کرده که چشم انسان از دیدن آن ناتوان است همانطور که می دانید همه اجسام از مولکول ها تشکیل شده اند و همه مولکول ها از اتم ها تشکیل شده اند و همه اتم ها از ذرات زیر اتمی و ذرات زیر اتمی از کوارک ها تشکیل شده اند که با چشم انسان قابل مشاهده نیست و برای مشاهده نیاز به میکروسکوپ الکترونی دارد.

نکته جالب این است که همه این علوم در قرن نوزده و بیست تشکیل شده است ولی مولا علی (ع) هزار چهارصد سال قبل از وجود امواج فروصوتی و فراصوتی و اتمی و رنگها سخن به میان آورده است.

سخنان رهبری در مورد علم و پژوهش

من شنیده ام که در برخی از محافل سیاسی حساس دنیا گفته شده که ما نخواهیم گذاشت یک ژاپن اسلامی در این منطقه به وجود بیاید. آن ژاپن اسلامی، شما هستید. این حرف بیخود هم گفته نشده است؛ برای خاطر این که کشور ما بر حسب آمار از لحاظ - به قول رایج معروف - نرخ سرعت رشد علمی و تحقیقی در برهه یی از زمان و در همین چند ساله، بالاترین نرخ رشد را در دنیا داشته است.

در بعضی از مراکز سیاسی یا سیاسی - علمی امریکا گفته اند ما نمی خواهیم یک ژاپن اسلامی به وجود بیاید! ژاپن اسلامی یعنی شما. گفته اند نمی خواهیم بگذاریم ملت ایران از خود پیشرفت علمی نشان دهد. اینها حرکت ملت ایران را می بینند؛ این خودباوری را می بینند.

آنچه موجب نگرانی است، این است که مبدا نیروهای مؤمن ما، ارزش کار علمی را در این مملکت دست کم بگیرند.

اسلام دین «علم» و «پایبندی به ارزشهای معنوی» است.

باید علم و پژوهش را به عنوان یک باور عمومی در بیاریم تا یک همت همگانی بر این کار گماشته شود؛ یعنی حقیقتاً مسئله ی کل نظام بشود.

بنده چند سال است مرتب به دانشگاهها سفارش می کنم که بیایید تولید علم کنید؛ کار هم دارند می کنند، اما این کار اگر با روحیه ی علم باوری و بارور شدن ذهن انسان



برای تولید علم همراه نباشد، ابتر خواهد بود. در دانشگاههای ما به طور جدی باید روی آن چیزهایی که مربوط به بخش پژوهش است، تکیه شود. می توان دانش فنی را وارد کرد - کمترین که الان داریم این کار را می کنیم؛ دانش فنی یک پدیده ی صنعتی را وارد می کنیم - لیکن این مثل آن است که ما در چاهی آب دستی بریزیم تا بتوانیم بعد همان آب را استخراج کنیم؛ برای بلند مدت، این کار فایده یی ندارد؛ باید علم از درون بجوشد؛ آن هم بر طبق آنچه که مورد احتیاج کشور است. بنابراین باید بر جریان علم در کشور، درون زایی حاکم باشد؛ این کار باید در دانشگاهها جدی گرفته شود؛ افزایش سهم بودجه ی پژوهش، یکی از این کارهاست. علم و پژوهش، برای کشاورزی و صنعت و معدن و بسیاری از بخشهای دیگر کشور مقدمه است.

مسئله ی علم و تولید علم و شکوفا کردن استعدادها در داخل، یک امر جدی و حیاتی است.

ملت ایران به دنیا کم، چیز یاد نداده است. ملت ما چند قرن، دانش، صنعت، پیشرفت، علم، فرهنگ و فلسفه ی خود را به دنیا یاد داده است.

موضوع علم و پژوهش در کشور، یک موضوع جدی است؛ ... از جمله ی چیزهایی است که زیرساخت همه ی پیشرفتهای کشور در امور توسعه ی مادی و صنعتی و به تبع آن مالی و سیاسی و بین المللی است.

ما باید از محاصره ی موجود که کشورهای جهان سوم در آن قرار گرفته اند، خودمان را خارج کنیم. این فقط وظیفه ی ما نیست، بلکه وظیفه ی همه ی ملت های دنیاست که در دوره یی از کاروان علم عقب ماندند. من اعتقاد راسخم - که این اعتقاد با نظر خبرگان و کارشناسان فن تأیید شده است - این است که ما می توانیم این کار را بکنیم. این مَهر «نمی توانیم» و «نمی توانید» را که یکی از بخش های عمده ی سیاست فرهنگی دشمنان بوده، بایستی از ذهن خودمان پاک کنیم.

شارژ گوشی موبایل با توربین بادی قابل حمل

شرکتی یک توربین بادی قابل حمل را طراحی کرده که به کاربران اجازه ذخیره نیروی تولید شده را می دهد و حتی با سرعت کم باد نیز کار می کند. به وسیله این توربین به عنوان نمونه می توان در طبیعت گجت های هوشمند را شارژ کرد.

شرکت **Janulus** در حال آزمایش بر روی توربین بادی قابل حمل **Trinity** است و کمپین جدیدی را بر روی سایت کیکا استارتر راه اندازی کرده تا سرمایه مورد نیاز برای ساخت چهار مدل جدید و هوشمند از این ژنراتورها را جمع آوری کند. این کمپین شرکت به هدف خود رسید.

این توربین ها بسته به مدلشان از باتری های لیتیوم - یونی ۳۰۰ هزار تا ۷۵۰۰ میلی آمپر استفاده می کنند که دقیقاً همان نوع باتری های مورد استفاده در ماشین های برقی است. وزن کوچکترین توربین بادی تنها



هر تلاشی نتیجه ای دارد

یک تکه یخ را که تا دمای **50c** سرد شده بردارید و به آن گرما دهید ابتدا هیچ اتفاقی رخ نمی دهد این همه انرژی گرمایی صرف می شود و هیچ نتیجه قابل رویتی مشاهده نمی شود و ناگهان در دمای صفر درجه یخ ذوب می شود، آب!!!!

کار را ادامه بدهید باز هم انرژی فراوانی صرف می شود و بدون آنکه تغییری مشاهده گردد تا اینکه به حدود **100c** می رسید، حباب و بخار!!!!

آب می جوشد و نتیجه؟؟؟ این احتمال وجود دارد که انرژی زیادی صرف کاری کنیم مثلاً صرف یک پروژره یک شغل یا حتی یک قالب یخ و با این وجود به نظرمان می رسد که هیچ نتیجه ای نگرفته ایم اما در حقیقت انرژی ما دور از چشم مان در حال دگرگونی یوده است کار خود را ادامه دهید و مطمئن باشید که دگرگونی از راه خواهد رسید این اصل را بخاطر بسپارید بی جهت دچار هراس نشوید و ناامیدی به خود راه ندهید

برای من زندگی مثل بازی است هر بار تلاشی می کنم مثلاً میزم را مرتب می کنم، یک متنی می نویسم به کسی کمک می کنم، تمرین می کنم و یا قرآن حفظ می کنم امتیازی به خودم می دهم و فکر می کنم که نتیجه این تلاش ها افزوده تر شدن چیزی به اعتبار دنیای من است هیچ وقت نمی دانم که برای رسیدن به پاداش بعدی چند امتیاز دیگر باید جمع آوری کنم

این باعث می شود که من از کاری که در حال انجام آن هستم لذت ببرم بدون آنکه به نتایج آنی آن نظر داشته باشیم و تقریباً همیشه درست در زمانی که اصلاً انتظارش را ندارم پاداش ها فرا می رسد:

یک موفقیت، یک عیدی و.....

و در این راه البته باید به بعضی نکات توجه کرد مثل داستان زیر:

راهیابی به عرش الهی حضرت موسی (ع) شخصی را در کنار عرش خدا در مقام عالی مشاهده کرده حسرت برد که او نیز در چنین مقامی قرار گیرد به خدا عرض کرد!! ((خدایا چه چیزی باعث شده که این شخص دارای چنین مقام ارزشمندی گشته است؟)) خدا وحی کرد:(او) در دنیا حسود نبوده، نسبت به مردم حسد نمی ورزیده، به این خاطر در کنار عرش الهی قرار گرفته.

تجلیل از برترین‌ها و حامیان پژوهش و فناوری

در جشنواره هفته پژوهش

رییس مرکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با بیان این که در جشنواره تجلیل از برگزیدگان پژوهشی هفته ملی پژوهش، برترین‌ها در پنج حوزه معرفی و تقدیر خواهند شد، گفت: پرونده کاندیداهای این بخش تا اواخر مهر ماه به ستاد ملی هفته پژوهش ارسال خواهد شد که با بررسی نهایی تعداد افراد منتخب اعلام می‌شود.

به گزارش خبرنگار علمی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، دکتر مظفر شریفی در حاشیه نشست استانی هفته پژوهش و فناوری در جمع خبرنگاران جشنواره تجلیل از برگزیدگان پژوهش و فناوری را از برنامه‌های هفته ملی پژوهش و فناوری دانست و افزود: در تلاش هستیم تا از متخبان این جشنواره با حضور رییس جمهور تجلیل شود.

وی با تأکید بر این که تا اواخر مهر ماه پرونده‌های متخبان به ستاد هفته ملی پژوهش ارسال می‌شود، اظهار داشت: پس از بررسی کامل این پرونده‌ها تعداد دقیق متخبان این هفته اعلام خواهد شد.

شریفی با بیان این که این متخبان در پنج حوزه انتخاب می‌شوند، ادامه داد: در جشنواره تجلیل از برگزیدگان هفته پژوهش برترین‌ها در بخش‌های پژوهشگران، فناوران، واحدهای پژوهشی، واحدهای فناوری و حامیان پژوهش و فناوری معرفی خواهند شد.

رییس مرکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با تأکید بر این که پژوهشگران منتخب در دو مرحله مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، خاطرنشان کرد: در مرحله اول بر اساس آیین‌نامه‌های مربوط که در شهریور ماه ابلاغ شده است، مراکز پژوهشی و واحدهای فناوری کاندیداهای خود را بررسی و فرد یا افراد برتر با بالاترین

امتیاز را به وزارت علوم اعلام می‌کنند. وی ارزیابی مرحله دوم را در دبیرخانه ستاد هفته ملی پژوهش عنوان کرد و گفت: در سال جاری دستگاه‌های اجرایی و مراکز پژوهشی و واحدهای فناوری بر اساس دستورالعمل‌های جداگانه مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و با یکدیگر قیاس نمی‌شوند.

شریفی با تأکید بر این که در این ارزیابی‌ها فرد پژوهشگر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، توضیح داد: در این بررسی‌ها کل رزومه پژوهشگر در طول چهار سال مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و طرح‌های اجرا شده در سال‌های ما قبل نیز ملاک قرار داده نخواهد شد.

رییس مرکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پژوهشی وزارت علوم ارزیابی کمی و کیفی را از اقدامات کمیته بررسی پرونده‌ها ذکر کرد و گفت: در این ارزیابی‌ها علاوه بر بررسی کیفیت و کمیت فعالیت‌های پژوهشی فرد منتخب پرونده‌های آنها را از لحاظ عدم ارائه مقالات تقلبی نیز مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت.

شریفی انتشار مقالات در ژورنال‌های معتبر و تکراری نبودن طرح‌ها با سایر طرح‌های محققان را از دیگر شاخص‌های ارزیابی محققان ذکر کرد.



هفته پژوهش و فناوری

معرفی کتاب چگونه درباره‌ی چیزهای عجیب باندیشیم

این کتاب از چگونگی ارزیابی منطقی سردرگم‌کننده‌ترین باورها درباره‌ی پدیده‌های پارانرمال، فراطبیعی و رازآلود سخن می‌گوید. مفهوم اصلی مطرح شده در این جا عبارت است از اینکه، باورهای خوش‌بینانه از هر قسمی نیازمند دلایل خوبند. جدا کردن دلایل خوب از بد امکان پذیر است (حتی در قلمرو رازآلودگی)، و سرانجام این نکته که فراگرفتن این مهارت هم سودمند و هم نیروبخش است.

چگونه درباره چیزهای عجیب باندیشیم، چگونگی به کارگیری گام به گام این اصول اندیشیدن انتقادی را برای ادعاهای خارق‌العاده‌ی متعددی عرضه می‌دارد و نشان می‌دهد چرا خود این اصول معتبرند.

«...گهگاهی ناشری دلیر، که بیش از سود به فکر روشننگری مردم است، کتابی درباره ارزیابی صادقانه شبه علم و پارانرمال عرضه می‌کند. کارهایی از این گونه که فعلاً منتشر می‌شوند، انگشت شمارند. هرگاه چنین کتابی در می‌آید مایه‌ی بسی خوشحالی است، و به دلایلی چند چگونه درباره چیزهای عجیب باندیشیم از بیشتر کتابهای طراحی شده برای آموزش چگونگی تمیز دادن علم خوب از بد، سرآمدتر است:

یکم: این کتاب به گستره‌ای وسیع از علوم جعلی و ادعاهای غیرعادی می‌پردازد، که فعلاً پیروان بسیاری را در آمریکا سرگرم خود کرده است.

دوم: برخلاف اکثر کتابهای مشابه، نویسندگان عمیقاً بر اصولی تأکید می‌کنند که به شما در ارزیابی انتقادی ادعاهای عجیب و غریب یاری می‌رساند و به شما می‌گوید چرا این اصول بسیار با اهمیت‌اند.

سوم: بحث‌های این کتاب خواندنی دقیق و سراسر است‌اند.»

این کتاب نوشته‌ی تئودر شیک و لوئیس ون است، این کتاب ۴۰۸ صفحه‌ای در سال ۹۳ توسط رامین رامبد ترجمه شد.



فصل نامه‌ی علمی روزانه

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشکده‌ی فنی

مدیر مسئول و سردبیر: علی خطیبی

صفحه‌آرا: مصطفی شفیعی نژاد

www.rozaneh.bsj.chmail.ir